

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آو ساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 4, Summer 2021, 285-310
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33128.1996

A Critical Review on the Book “*Fundamentals of Political Economy*”

Gholamreza Mesbahi Moghaddam*

Abstract

The purpose of this article is to evaluate the book entitled “*Fundamentals of Political Economy*”, which is presented from a Marxist point of view. The method of study is documentary and analytical. The result of the study is that the views of the work are criticized in terms of the production of material wealth, income distribution due to the ownership of the means of production, historical materialism, mode and relation of production, views on the laws of society, primitive man, language, labor theory of value, embodied labor, socially necessary labor time, money as a measure of value, surplus value, capitalist society, capital as the social relation of production, surplus labor, the fundamental contradiction of the capitalist system, the accumulation of capital and the deterioration of the conditions of workers and the industrial reserve army, land rent and large-scale production.

Keywords: Political Economy, Marxist Economics, Labor Theory of Value, Surplus Value, Capitalism

* Full Professor, Imam Sadiq University, Tehran, Iran, gh.mesbahi@gmail.com

Date received: 09/05/2021, Date of acceptance: 31/10/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماهنامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیست‌ویکم، شماره چهارم، تیر ۱۴۰۰، ۲۸۷ - ۳۱۰

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی

غلامرضا مصباحی مقدم*

چکیده

هدف مقاله ارزیابی کتاب مبانی اقتصاد سیاسی است که از دیدگاه مارکسیستی ارایه شده است. مساله مقاله بررسی دیدگاه‌های مطرح شده در کتاب در مورد اقتصاد سیاسی با توجه به دانش اقتصاد و دلایل علمی است. روش بررسی، اسنادی و تحلیلی است. نتیجه بررسی آنست که دیدگاه‌های اثر از جهت نگاه به تولید ثروت مادی، توزیع درآمد به تبع مالکیت وسایل تولید، ادوار تاریخ بشر، نیروهای مولد و روابط تولیدی، دیدگاه نسبت به قوانین جامعه، انسان اولیه، ابزار کار و پیدایش زبان، نقش کار در ارزش کالاها، کار مجسم و مجرد، زمان کار اجتماعا لازم، پول به عنوان مقیاس ارزش، ارزش اضافی، وجه طبقاتی جامعه سرمایه داری، سرمایه به عنوان رابطه اجتماعی تولید، کار لازم و کار اضافی، تضاد اساسی نظام سرمایه داری، قیمت کار، سرعت چرخ تولید و دستمزد، انباشت سرمایه و خرابتر شدن شرایط کارگران و ارتش ذخیره صنعتی، رانت زمین و تولید بزرگ مقیاس، مورد نقد است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی، اقتصاد مارکسیستی، نظریه ارزش کار، ارزش اضافی، سرمایه داری

۱. مقدمه

در این کتاب مبانی اقتصاد سیاسی از دیدگاه مارکسیستی تبیین شده است. مساله مقاله بررسی دیدگاه‌های اثر در مورد اقتصاد سیاسی با توجه به دانش اقتصاد و دلایل علمی و دقت عقلی است. هدف مقاله ارزیابی دیدگاه‌های اثر از جهت نگاه به مفاهیم اقتصادی از قبیل تولید، توزیع، مالکیت، عوامل تولید و عایدی کار و سرمایه است. سوال اصلی مقاله

* استاد، دانشگاه امام صادق، gh.mesbahi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۹

آنست که مفاهیم اقتصادی مطرح شده در کتاب اقتصادسیاسی، از دیدگاه دانش اقتصاد و دلایل علمی و دقت عقلی چگونه است؟

سازماندهی مقاله به شرح زیر است. پس از مقدمه، در بخش دوم، معرفی مولف و اثر ارایه می‌شود. بخش سوم به ارزیابی مختصر شکلی اثر اختصاص دارد. بخش چهارم به ارزیابی تفصیلی محتوایی اثر می‌پردازد. نتیجه‌گیری آخرین بخش مقاله را تشکیل می‌دهد.

۲. معرفی مولف و اثر

کتاب مبانی اقتصاد سیاسی نوشته پیتر ایوانوویچ نیکی‌تین در سال ۱۹۶۶ میلادی در مسکو منتشر شده و توسط ناصر زرافشان به فارسی ترجمه گردیده است. چاپ دوم اثر در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات آگاه در ۲۶۷ صفحه منتشر شده است.

نیکی‌تین (۱۹۲۰ - ۱۹۹۹) اقتصاددان و استاد مؤسسه پلی‌تکنیک کراستودار (اکنون دانشگاه دولتی کوبان)، از دانش‌آموختگان دانشکده اقتصاد دانشگاه لنینگراد است. این کتاب به زبان‌های جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی و آلبانیایی، انگلیسی، عربی، بلغاری، مجاری، هلندی، اسپانیایی، مغولی، آلمانی، لهستانی، پرتغالی، رومانیایی، اسلواکی، فرانسوی، هندی، چک، سوئدی، ژاپنی و زبان‌های دیگر منتشر شده است. ۴۰ مقاله وی در نشریات محلی، از جمله در کراسنودار منتشر شده است. (وبسایت دانشگاه کوبان)

این ترجمه از نسخه تجدید نظر شده کتاب اصلی که در سال ۱۹۶۶ چاپ شده (۵۳ سال پیش)، انجام شده است که بیش از ۵ دهه از آن گذشته است. به همین جهت اطلاعات و آمار آن نیز قدیمی است.

این کتاب در یک مقدمه و هشت فصل تنظیم گردیده است. در مقدمه، اقتصاد سیاسی، علمی تعریف شده است که با شالوده تکامل اجتماعی سر و کار دارد و اقتصاد سیاسی را علم تکامل روابط اجتماعی - اقتصادی، یعنی روابط تولیدی بین افراد می‌داند که به تبیین قوانینی می‌پردازد که تولید و توزیع ثروت را در جامعه انسانی، در مراحل مختلف تکامل آن تنظیم می‌کنند (نیکی‌تین، ۱۳۸۷، ص ۲۲).

فصل اول به تبیین شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری می‌پردازد. بدین منظور شیوه تولید اشتراکی اولیه، برده‌داری، زمین‌داری و روابط ارباب و رعیتی و استثمار دهقانان توسط اشراف فئودال و شیوه تولید سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی وسائل تولید و

استثمار کار اجیر شده اشاره می‌کند. از فصول دوم تا ششم، سرمایه‌داری پیش از انحصار و در فصول هفتم و هشتم، سرمایه‌داری انحصاری یا امپریالیسم را توضیح می‌دهد. فصل دوم از تحلیل کالا آغاز می‌کند و تولید کالایی، شیوه پیدایش آن، تقسیم تولید کالایی به کالای ساده و سرمایه‌داری، ارزش مصرفی و مبادله ای کالا، تقسیم کار به کار مجسم و کار مجرد، کار خصوصی و کار اجتماعی، و تبیین مقدار ارزش یک کالا را توضیح می‌دهد.

فصل سوم، به موضوع سرمایه و ارزش اضافی، و مزدها در نظام سرمایه‌داری می‌پردازد و به ارایه مباحثی مانند انباشت اولیه سرمایه، تولید ارزش اضافی و استثمار سرمایه‌داری، راه‌های دوگانه افزایش درجه استثمار و مزد در نظام سرمایه‌داری می‌پردازد. استثمار سرمایه‌داری، زمان کار لازم و زمان کار اضافی، سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی تولید، ارزش اضافی و مبارزه طبقه کارگر به خاطر مزد بیشتر اشاره می‌کند.

در فصل چهارم، انباشت سرمایه و خراب‌تر شدن شرایط کارگران، انباشت سرمایه و ارتش بی‌کاران و قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری، و ارزش اضافی بحث شده است.

فصل پنجم با عنوان تبدیل ارزش اضافی به سود و توزیع آن بین گروه‌های مختلف استثمارگر، شکل‌های خاص سرمایه، سود متوسط و قیمت تولید، سود بازرگانی، سرمایه استقرایی - شرکت‌های سهامی، رانت زمین و روابط ارضی در نظام سرمایه‌داری، مطرح گردیده است. سرمایه‌داران در استثمار طبقه کارگر سهیم‌اند و ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران را میان خود تقسیم می‌کنند.

در فصل ششم، بازتولید سرمایه اجتماعی و بحران‌های اقتصادی تحلیل می‌شود. در این فصل، سه زیرفصل بازتولید سرمایه اجتماعی، درآمد ملی و بحران‌های اقتصادی مطرح گردیده است.

در فصل هفتم به معرفی خصوصیات اقتصادی امپریالیسم می‌پردازد. بدین منظور تراکم تولید و انحصارات، سرمایه مالی و الیگارشسی مالی، صدور سرمایه، تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان، سود انحصاری یا نیروی محرکه سرمایه‌داری انحصاری بحث شده است.

در فصل هشتم، جایگاه امپریالیسم در تاریخ بحران عمومی سرمایه‌داری تبیین شده است. طبیعت امپریالیسم گذار است. محتوای اصلی عصر ما گذر از سرمایه‌داری به نظم جدید اجتماعی - اقتصادی است. تاریخ قرن بیستم نشان داده است که شیوه تولید سرمایه‌داری آینده‌ای ندارد و محکوم حکم تاریخ است.

۳. ارزیابی شکلی اثر

از نظر ویژگی‌های فنی یعنی طرح جلد، صحافی و اندازه قلم و ظواهر صفحه‌آرایی، وضعیت مناسبی دارد. طرح جلد تاروپود را نشان می‌دهد که با محتوای کتاب که مفاهیم اصلی اقتصاد سیاسی است همخوانی دارد. از جهت ویرایش ادبی، تا حد زیادی قواعد نگارشی و ویرایشی رعایت شده است. اما به عنوان مثال در صفحه ۲۵ جمله با عبارت تخمین زده می‌شود آغاز شده است که در ساختار ترجمه ای اریه شده است. همچنین در صفحه ۳۶ مقصود از فالگری روشن نیست یا در صفحه ۳۷ عبارت زیر ذکر شده است: "نیروهای مولد با چهارچوب تنگ روابط تولیدی زمینداری تصادم کردند". در صفحه ۷۱ اشتباه تایپی در سطر دوم با بجای به نوشته شده و سطر سوم تایپی بجای تا نوشته شده است. قطع کتاب رقعی است که با توجه به حجم کتاب (۲۶۷ صفحه) مناسب بنظر می‌رسد.

۴. ارزیابی محتوایی اثر

۱,۴ مذهب در نگاه مارکسیسم

در این کتاب، ذهنیتی از مذهب را مطرح می‌کند که در مقابل علم و عقل انسان است. از جمله در صفحه ۱۰ می‌نویسد: «اهل مذهب همیشه گفته‌اند که تکامل یک‌سره به اراده نیروهای ماورای طبیعی صورت می‌گیرد. اما علم و پراتیک انسان دخالت نیروهای ماورای طبیعی را در این روند به چالش کشیده‌اند.» واقع این است که مذهب نقش انسان در تکامل را انکار نمی‌کند، بلکه در مقابل انکار نقش خدا، واکنش نشان می‌دهد. اصولاً خداوند انسان را آفریده است و مأمور عمران زمین قرار داده است. «هو انشأکم من الأرض و استعمرکم فیها» (هود/۶۱) خداوند شما را از زمین ایجاد کرد و به آبادانی آن گماشت. اما مارکسیسم نقش خدا را در آفرینش جهان و انسان انکار می‌کند. به علاوه، علم هیچگاه نقش خدا را نفی نکرده و نمی‌تواند نفی کند، زیرا دایره کار علم موضوعاتی است که قابل مشاهده و مطالعه محقق‌اند و بحث از وجود خدا و نقش‌آفرینی او بطور عمده در قلمرو فراتر از علم به معنای دانش تجربی، یعنی در قلمرو فلسفه است. البته خدا آفریننده مواد و ترکیباتی است که علم آنرا موضوع مطالعه قرار می‌دهد و رموز خلقت الهی را در مواردی کشف می‌کند.

۲,۴ تولید ثروت مادی

در صفحه ۱۱ در بیان تحلیل تکامل جامعه، عامل تعیین کننده جامعه را تولید ثروت مادی معرفی می‌کند و می‌گوید: «هر جامعه‌ای اگر تولید ثروت‌های مادی را متوقف سازد، از بین خواهد رفت. بنابراین، تولید ثروت مادی شالوده حیات و تکامل هر جامعه است. در روند تولید ثروت، کار انسانی، وسایل کار و نیز آنچه موضوع و مورد کار انسان واقع شود دخالت دارند. گرچه نویسنده کار را «خصوصیت انحصاری انسان» معرفی می‌کند، ولی تحلیل مادی نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد که چرا انسان در آفرینش، تافته‌ای جدا بافته است؟ قبل از حضور انسان در زمین، حیوانات فراوانی زندگی می‌کرده‌اند و هیچ گونه تغییر و تحول معناداری در زمین رخ نداده بود. با ظهور انسان در زمین، تحولات آغاز شد و سیر تکاملی یافت و اکنون به اوج خود رسیده است. یعنی انسان ظرفیت نوآوری و تحول آفرینی را داشته و این کار را به خوبی انجام داده است. این نقش آفرینی از نوع خلقت انسان است که خداوند او را به عنوان خلیفه خود در زمین آفرید (بقره/۳۰) و مسجود فرشتگان ساخت (بقره/۳۴) و امانت الهی را به او سپرد (احزاب/۷۲) و انسان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داد (اسرا/۷۱) و زمین را به گونه‌ای آفرید که انسان بتواند با کار در آن نیازمندی‌های خود را تأمین کند (ملک/۱۵).

۳,۴ توزیع درآمد تابع مالکیت وسایل تولید

در صفحه ۱۴ می‌نویسد: «اگر وسایل تولید، متعلق به مردم، یعنی تحت مالکیت جامعه باشد، کالاهای مصرفی به تناسب کاری که افراد صرف کرده‌اند، توزیع می‌گردد و این امر موجب ترقی مداوم سطح مادی و فرهنگی زندگی کلیه مردم می‌شود.» اما تجربه تاریخی ۸۰ ساله اجرای اندیشه سوسیالیستی چنین نتیجه‌ای را نشان نداد، از سویی وضعیت رفاهی مردم در کشورهای سوسیالیستی فروتر از وضعیت مادی و رفاهی مردم در کشورهای سرمایه‌داری بود و از سوی دیگر، در داخل کشورهای سوسیالیستی به ویژه اتحاد شوروی وضع مادی مردم، متناسب با نقش آنان در تولید نبود، بلکه ثروت بین آنان بسیار تبعیض‌آمیز توزیع شده بود.

۴,۴ ادوار تاریخ بشر

نویسنده در صفحه ۱۴، ادوار تاریخ بشر را اینگونه توصیف می‌کند: «در طول تاریخ بشر، پنج نظام اصلی روابط تولیدی شناخته شده است: روابط تولیدی جامعه ابتدایی، برده‌داری، زمین‌داری، سرمایه‌داری و سوسیالیست». پیش از اینکه مارکسیسم چنین تقسیم‌بندی ادوار تاریخ را بیان کند، تاریخ مدون چنین ترتیب و نظم را گزارش نکرده است. البته خود مارکسیست‌ها نیز وفادار به چنین تحلیلی نمانده‌اند. وجه تولید آسیایی را که فاقد دوره برداری بوده است، به عنوان استثنا معرفی کرده‌اند (ولی، ۱۳۷۵، صص ۱۸۰-۱۸۳ و دون، ۱۳۶۸، صص ۱۶-۱۷).

۵,۴ نیروهای مولد و روابط تولیدی

نیروهای مولد و روابط تولیدی، مجموعاً «شیوه تولید» را تشکیل می‌دهند. قانون اقتصادی ارایه شده که رابطه علت و معلولی میان نیروهای مولد و روابط تولیدی و عملکرد خود به خودی آنها را بیان می‌کند: «روابط تولیدی با کاراکتر نیروهای مولد تناسب و همبستگی دارند» روابط تولیدی با رشد و تکامل نیروهای مولد همراه نمی‌شوند و مانع تکامل نیروهای مولد می‌گردند، به ناچار روابط تولید نوینی جایگزین آنها می‌گردند (نیکو تین، ۱۳۸۷، ص ۱۵). «زیربنا» مجموعه روابط تولیدی حاکم در یک جامعه است. زیربنا، روبنایی هماهنگ با خود به وجود می‌آورد و تکامل آن را ایجاب و تعیین می‌کند. شیوه تولید که وحدتی از نیروهای مولد و روابط تولیدی است به انضمام روبنا، مجموعاً «شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی» را تشکیل می‌دهد (نیکو تین، ۱۳۸۷، ص ۱۷).

آنچه بیان شد، نظریه مادیت تاریخی مارکس است که تحول و تکامل تاریخ را حاصل تحولات ابزار تولید و روابط تولیدی می‌داند که به صورت دیالکتیکی، تحول را در جوامع بشری رقم می‌زند و از دوره‌ای به دوره بعدی منتقل می‌کند تا به دوره سوسیالیسم و کمونیسم برساند. مادیت تاریخی، نظریه فلسفی عامی است که چگونگی تکوین جامعه و تحول آن را تبیین می‌کند، بر این اساس هیچ حقیقت مطلق وجود ندارد، بلکه حتی معرفت و شناخت از حقایق نیز امری نسبی است و از درون روابط اجتماعی و به مقداری که این‌گونه روابط اجازه می‌دهند می‌توان حقیقت را کشف کرد. اما این نتیجه را بر خود نظریه «مادیت تاریخی» تطبیق نمی‌دهند، بلکه مادیت تاریخی را به عنوان حقیقت مطلق

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۲۹۳

معرفی می‌کنند که در جریان تاریخ طولانی بشر حاکم بوده و تعطیل‌بردار نیست و دچار نقص و کاستی نمی‌شود. باید گفت که نظریه «مادیت تاریخی» نیز ناشی از روابط اجتماعی و اقتصادی معینی است که با تحول آن روابط ارزش خود را از دست می‌دهند. مارکس در عصر سرمایه‌داری مطلق قرن ۱۹ زندگی می‌کرد، شرایط حاکم این ذهنیت را برای او به وجود آورد که از بین بردن چنین سرمایه‌داری جز با نبرد طبقاتی که به تدریج رشد و افزونی پیدا می‌کند و به نقطه انفجار می‌رسد تحقق نخواهد یافت. حال آنکه پس از مرگ مارکس، اوضاع اجتماعی اروپای غربی تغییر یافت، تجربه‌های سیاسی امکان دست یافتن به دستاوردهای مهمی را برای توده‌های فقیر و زحمت‌کش با ورود به میدان سیاست فراهم ساخت و نیاز به رخ‌دادن یک انفجار اجتماعی برای کنترل سرمایه‌داری مطلق نبود (صدر، ۱۳۸۷، صص ۷۳-۷۶).

۶،۴ دیدگاه مارکسیسم نسبت به قوانین جامعه

قوانین طبیعت و جامعه یک خصلت عمومی و مشترک دارند؛ عینی هستند، چه بخواهیم یا نخواهیم حاکم‌اند، انسان نمی‌تواند آنها را عوض کند یا الغا کند و نمی‌تواند قوانین تازه‌ای بیافریند و بر جامعه یا طبیعت تحمیل کند، بلکه تنها می‌تواند آنها را کشف کند و در جهت منافع اجتماع به کار بگیرد (نیکیتی تین، ۱۳۸۷، ص ۱۸). قوانین اقتصادی با قوانین طبیعی تفاوت‌هایی دارند: نسبتاً کوتاه‌مدت هستند و در طول دوره تاریخی معینی عمل می‌کنند، روابط تولیدی کهنه که طرد می‌شود یک دستگاه قوانین اقتصادی هم از بین می‌رود و با آمدن روابط تولیدی نو، یک دستگاه دیگر از قوانین اقتصادی پدید می‌آید. رقابت و هرج و مرج تولید یکی از قوانین عینی نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد (نیکیتی تین، ۱۳۸۷، صص ۱۸ و ۱۹). قوانین اقتصادی هنگامی که کشف شوند با مقاومت شدید نیروهای در شرف زوال روبه‌رو می‌شوند (نیکیتی تین، ۱۳۸۷، ص ۲۰).

دیدگاه مارکسیسم در مورد قوانین جامعه تحت تأثیر مکتب اصالت طبیعت شکل گرفته است. ژولین فروند می‌گوید: «در معرفت‌شناسی، هر نظریه‌ای که به بهانه اینکه جز الگوی طبیعی، الگوی دیگری از علم وجود ندارد، ویژگی علوم انسانی را نفی کند، مذهب اصالت طبیعت نامیده می‌شود.» (فروند، ۱۳۸۶، صص ۸ و ۹). تأثیر اراده و اختیار انسان در افعال او، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی و تأثیری که اهداف انسان‌ها و فرهنگ و اعتقادات آنان در رفتارهای فردی و اجتماعی می‌گذارد موجب می‌شود که قوانین

علوم انسانی که به رفتار انسان‌ها مرتبط می‌گردد، ماهیتی کاملاً متفاوت با قوانین علوم طبیعی پیدا کنند، زیرا اولاً روابط حاکم بر رفتار انسانی، روابطی اختیاری و همراه با آزادی نسبی است و همچون روابط فیزیک، جبری و تخلف‌ناپذیر نیستند. ثانیاً این روابط را غایی است، یعنی اهداف ترسیم شده در ذهن انسان‌ها عامل اصلی این حرکت‌ها و روابط را تشکیل می‌دهد. ثالثاً ایده‌ها، اندیشه‌ها و فرهنگ انسان‌ها عاملی است که کردارهای انسانی تحت تأثیر آن است و هرگونه تغییر و تحول در آنها موجب تغییر و تحول در رفتارهای انسان می‌شود. تفاوت دیگر قوانین طبیعی و قوانین علوم اجتماعی در این است که قوانین طبیعی، قوانین رفتار طبیعت است و قبل‌الاجتماع این قوانین وجود دارند و دانشمندان علوم طبیعی این قوانین را کشف می‌کنند، اما قوانین علوم اجتماعی با وجود انسان و با وجود جامعه انسانی پدید می‌آیند، بنابراین قوانین بعدالاجتماع‌اند. البته قوانین علوم اجتماعی نیز امور واقعی و عینی هستند، اما از نوع واقعیت و عینیت در اجتماع، از این رو تحت تأثیر روابط اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرند و با تغییر روابط اجتماعی تغییر می‌کنند. به عبارت دیگر، حاصل تکرار این‌گونه روابط هستند، معلول این روابط‌اند، نه علت آنها (همان، صفحه ۱۷).

۷،۴ انسان اولیه

در این اثر آمده است:

تخمین زده می‌شود که حیات در روی کره زمین ۹۰۰ میلیون سال پیش آغاز شده است. در حالی که نخستین افراد انسان کمتر از یک میلیون سال است که پدید آمده‌اند، علم، پیدایش بشر را در روی کره خاک، بدین سان بیان می‌دارد: در نقاط مختلفی از اروپا، آسیا، آفریقا که دارای آب و هوای گرم بودند، نژادی بسیار تکامل یافته از نوعی میمون‌های بی‌دم ساکن بودند. در جریان یک دوره بسیار طولانی تکامل، انسان از این میمون‌های بی‌دم، به وجود آمد (نیکیتی، ۱۳۸۷، ص ۲۵).

تاریخ ظهور نخستین افراد انسان در روی زمین، یک حدس است و کار عملی که حاصل مطالعات ناشی از دیرینه‌شناسی باشد، نیست. برخی گمانه‌زنی‌ها در مورد وجود انسان نئاندرتال است که فسیل نمونه‌هایی از آن وجود دارد، ولی هیچ دلیل علمی محکمی وجود ندارد که انسان نئاندرتال که نوعی میمون است تبار انسان باشد. در برابر این

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۲۹۵

حدس‌ها، متن محکم و غیر قابل تشکیکی وجود دارد که انسان نخستین را حضرت آدم به عنوان ابوالبشر معرفی می‌کند.

قرآن که خویش را متن غیر قابل تردید (لا ریب فیہ (بقره / ۲)) معرفی می‌کند، در مقام پاسخ به مسیحیان که عیسی مسیح علیه‌السلام را فرزند «الله» می‌دانستند - زیرا پدر نداشت - آدم را فاقد پدر و مادر و آفریده خدا از خاک، یعنی نوعی مستقل از همه حیوانات از جمله میمون‌ها معرفی می‌کند (آل عمران / ۵۹) و برای نفی هر گونه تشکیک و تردید در مورد آموزه‌ها و اطلاعات آن می‌گوید: «اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، همانند آن بیاورید» (بقره / ۲۳). «حتی اگر جن و انس دست به دست هم یا پشت به پشت هم بدهند، مثل یک سوره آن را نمی‌توانند بیاورند، بنابراین باید اعتراف کنند که این آیات قرآن سخن خداست» (بقره / ۲۴)، اکنون نزدیک به یک هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد و عرب‌های ادیب، بسیاری مسیحی، یهودی و غیر معتقد به ادیان الهی و ابراهیمی وجود دارند و در تاریخ اسلام نیز بوده‌اند که اگر می‌توانستند همانند یک سوره کوچک قرآن می‌ساختند و نتوانستند.

در مورد نظریه داروین که مبنای دیدگاه مارکسیستی درباره حیات انسان در روی زمین است، اولین کسی که آن را رد کرده، بنخنز آلمانی (۱۸۲۴-۱۸۹۹) است، که نظریه جهش در تکامل انواع را در مقابل نظریه تدریجی انواع داروین را ارایه کرده است.

۸,۴ ابزار کار و پیدایش زبان

نویسنده می‌گوید:

با ساخته شدن کارافزارهای ساده در میان انسان‌های ابتدایی، نیاز به برقراری ارتباط با یکدیگر در جریان انجام کار و هنگام استفاده از ابزار کار، بوجود آمد... زبان هم در همین زمان پدید آمد، کار و زبان تقطیعی تأثیر قاطعی در تکامل دماغی و مغزی موجود مزبور به جا گذاردند. نتیجتاً این کار بود که خود انسان را به وجود آورد. به این ترتیب جامعه انسانی پیدایش و تکامل خود را مدیون کار است. (نیکی تین، ۱۳۸۷، ص ۲۶)

نویسنده در پاراگراف بالا دچار تناقض‌های روشنی شده است:

اولاً: در صفحه ۱۱ گفته بود: «تولید ثروت مادی، شالوده حیات و تکامل هر جامعه است، در روند تولید ثروت، کار انسان وسایل کار و... دخالت دارد.»

از جمله بالا استفاده می‌شود که وجود انسان باید قبل از کار او و قبل از وسایل کار که خود او آن را ایجاد می‌کند عینیت یافته باشد، در اینجا می‌گوید: «این کار بود که خود انسان را به وجود آورد». این تناقض روشنی است.

ثانیاً: پیدایش زبان را نیز معلول برقراری ارتباط انسان‌ها با هم در جریان انجام کار و استفاده از کار می‌داند، گویی افزار کار موجب پیدایش زبان در انسان‌ها شده است، حال آنکه روابط انسان‌ها با هم در یک خانواده دو نفره نیاز به زبان دارد تا با هم مفاهیم کنند، تا چه رسد به روابط تعدادی از انسان‌ها با هم که وجود ابزار زبان ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

ثالثاً: کار و زبان را عامل تکامل دماغی و مغزی انسان شمرده است. باید گفت عکس این رابطه صادق است. به عبارت دیگر، زبان و نطق نشان وجود عقل است و این در میان جانداران شناخته شده تنها انسان است که عقل دارد و در نتیجه می‌تواند سخن بگوید، از این رو در تعریف منطق، او را حیوان ناطق نامیده‌اند.

شهید صدر در اثر گران‌قدر خود نقدی قوی و موضعی بر نظریه مارکسیست‌ها نسبت به پیدایش زبان، تفکر و عقل در جوامع بشری دارد (صدر، ۱۳۸۷، صص ۸۴-۹۲).

۹,۴ علت ارزش کالاها فقط کار است

مارکسیسم مدعی است فایده کالاها، قابلیت عرضه و تقاضا، داشتن کالاها و کمیابی کالاها، هیچ‌یک ارزش نیست. تنها کار جوهر و ذات ارزش است. هرچه میزان کار لازم برای تولید این یا آن کالا بیشتر باشد، ارزش آن بالاتر و خود آن کالا گران‌بهرتر است. طلا خیلی گران‌تر از زغال سنگ است، زیرا کاوش و جدا ساختن آن از مواد دیگر نیازمند صرف کار خیلی بیشتر از استخراج همان میزان زغال سنگ است (نیکو تین، ۱۳۸۷، ص ۴۹). کلیه کالاها ثمره کار انسان هستند و به این دلیل با یکدیگر مقایسه می‌شوند که هر کالا مقدار معینی کار در بر دارد (نیکو تین، ۱۳۸۷، ص ۵۰).

این دیدگاه ابتدا توسط جان لاک، فیلسوف انگلیسی مطرح شد، پس از او آدام اسمیت در جوامع ابتدایی مطرح کرده است که در این جوامع کار اساس ارزش مبادله‌ای بوده است و بعداً ریکاردو نظریه مزبور را به صورت عام و فراگیر مطرح ساخته و کار را منشأ ارزش مبادله دانسته است. پس از ریکاردو، مارکس با روش خود و بر اساس مبانی خود این نظریه را بازسازی کرده است. البته مارکس و ریکاردو متوجه شدند که این نظریه اولاً در

شرایط احتکار کالا با واقعیت انطباق ندارد، بلکه در شرایط رقابت کامل صادق است. ثانیاً گفتند که کالا باید حاصل تولید اجتماعی باشد و شامل تولید فردی مانند تابلو هنری و کتاب خطی میراث گذشته نمی‌شود.

شهید صدر در اقتصادنا می‌نویسد: مارکس برای نظریه ارزش خود از تحلیل مبادله دو کالا مانند تخت چوبی و لباس ابریشمی آغاز می‌کند. می‌گوید تخت و لباس از نظر ارزش مبادله‌ای با هم برابرند. چرا؟ زیرا نقطه مشترک بین آنها یک چیز است و آن کار مجسم در هر دو کالا است که مقدار آن مساوی است. این نقطه مشترک نه منفعت مصرفی آنها و نه ویژگی طبیعی آنهاست. بنابراین کار، گوهر ارزش مبادله‌ای است. اگر همین شیوه تحلیل را در مورد یک کالای حاصل کار اجتماعی و یک کالای حاصل کار فردی که ارزش مبادله‌ای آنها با هم برابر است به کار بگیریم، مثلاً یک کتاب خطی که میراث کهن است یا یک تابلو نقاشی نفیس در بازار با کالایی که حاصل کار جمعی است، مانند خودرو گران قیمت مبادله شود، نقطه مشترک آنها چیست؟ معلوم است که نه مواد طبیعی آنها و نه منفعت حاصل از آنها مشترک نیست. آیا مقدار کار مصرف شده در آنها مشترک است؟ طبعاً نه.

البته می‌پذیریم که حتی قوانین طبیعی هم استثنا بردارند، اما ما در صدد کشف امر مشترک بین همه کالاها هستیم، چه حاصل کار اجتماعی باشد و چه حاصل کار فردی. همان روش تحلیل مارکس برای نظریه ارزش او، می‌تواند ما را به نتیجه‌گیری برساند که در مقایسه ارزش مبادله بین همه انواع کالاها قابل تصمیم است.

نکته دوم: نظریه مارکس با مشکل دیگری در مورد محصولات کشاورزی روبرو است. می‌دانیم که در زمین می‌توان محصولات کشاورزی متنوعی کاشت، مثلاً گندم، پنبه، برنج و... اما زمین‌ها در استعداد طبیعی برای تولید محصولات، مشابه نیستند. بعضی زمین‌ها برای تولید برنج مناسب‌ترند. زمین‌های دیگری برای تولید گندم یا پنبه و... اگر مقدار معینی کار صرف کشت زمین شود، و در هر زمینی بذر متناسب با استعداد طبیعی زمین کشت شود، مقدار محصول بیشتر و با کیفیت بهتر می‌دهد و در صورتی که این تناسب رعایت نشود ولی مقدار کار مصرف شده در کشت زمین برابر به حالت قبل باشد، محصول کمتر و با کیفیت پایین‌تر می‌دهد. آیا می‌توان محصول در دو حالت را دارای ارزش برابر دانست و با هم مبادله کرد، به این حساب که مقدار کار مصرف شده در دو حالت برابر است؟!

پاسخ روشن است، محصول دو حالت با هم برابر نیستند و ارزش آنها نیز با هم برابر نیست، با اینکه کار مقدار صرف شده در آنها برابر است. این تفاوت قیمت محصول، نشان دهنده نقش زمین در نتایج تولید محصول و پدید آوردن ارزش مبادله‌ای است. نکته سوم: هر کالایی که رغبت و تمایل مردم نسبت به مصرف آن به هر دلیل سیاسی، دینی، فکری و... کاهش یابد، بخشی از ارزش مبادله آن از دست می‌رود، با اینکه مقدار کار مصرف شده در آن کاهش نیافته و شرایط تولید نیز تغییر نکرده است. این امر نشان می‌دهد که سودمندی و منفعت یک کالا و رفع نیاز انسان با مصرف آن کالا نیز در تعیین مقدار ارزش مبادله‌ای کالاها نقش دارد.

نکته چهارم: عوامل روانی فراوانی بر روی کار انسانی تاثیر گذار است و در کیفیت و اهمیت محصول کار نقش دارد. استعداد طبیعی و ظرفیت ذهنی کارگر، مقدار تمایل او به انجام کار و بروز نبوغ و تفوق بر دیگران و عواطف انسانی او نسبت به کار، موجب روی آوردن او به کار، تلاش و نوآوری و ابتکار می‌شود، هرچند کار او سخت باشد، یا موجب بی میلی او نسبت به انجام کار می‌شود، هرچند قیمت محصول آن است و نمی‌توان همه این ابعاد را به کمیت عددی ساعت کار تبدیل کرد، بلکه نیازمند مقایسه کیفی بین حاصل کارهاست (صدر، ۱۳۸۷، صص ۱۸۳-۱۹۲).

علاوه بر مطالب بالا در نقد نظریه ارزش مارکس، می‌توان به نقش ارزش ذاتی مواد و منابع طبیعی اشاره کرد، درختان جنگلی، حیوانات صحرا، پرندگان، ماهیان دریاها، معادن نفت و گاز و طلا و اورانیوم و سنگ و... دارای ارزش ذاتی بری مبادله هستند، بدون اینکه کار انسان بر روی آنها انجام شده باشد. وجود همین گونه منابع در کشورهای غیر صنعتی موجب شد که کشورهای صنعتی دست به استعمار و سلطه بر آنها بزنند و در تاریخ صدسال گذشته و بیشتر، بری دست‌یافتن به همین ثروت‌های طبیعی جنگ‌های بزرگی بین قدرت‌ها رخ داده است. چگونه می‌توان گفت هر گونه ارزش مبادله‌ای حاصل کار انسان است؟!

۱۰،۴ کار مجسم و کار مجرد

کار مجسم، کاری است که به یک شکل مشخص، متناسب با هدف معین و در جهتی سودمند صرف شده باشد. کار مجرد، یک خصوصیت مشترک بین کارها وجود دارد و آن صرف نیروی کار به طور کلی و بدون توجه به شکل ویژه مصرف آن، یعنی به کار رفتن

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۲۹۹

عضلات، مغز، اعصاب و غیره. کار وقتی مستقل از شکل مجسم آن در نظر گرفته شود، به اعتبار مصرف نیروی انسانی، کار مجرد است. کار مجرد ارزش یک کالا را تشکیل می‌دهد (نیکی تین، ۱۳۸۷، صص ۵۱ و ۵۲).

در پی طرح نظریه ارزش کار، مارکس دست به تبیین و تعمیق مفهوم کار می‌زند و کار را به مجسم و مجرد تقسیم می‌کند و کار مجرد را منشأ ارزش کالا اعلام می‌کند. در جهان واقع، کار مجرد وجود ندارد، آنچه در عالم واقع وجود دارد، کار مشخص و معین کارگر است. کار مجرد یک امر ذهنی و برای امکان مقایسه بین انواع کار فکری، علمی، دستی و مدیریتی و انواع کار در حوزه‌های مختلف تولیدی مطرح شده است و از این جهت ایرادی نیست. ایراد اساسی این است که کار مجرد که امر واقعی نیست، منشأ ارزش کالا شمرده می‌شود که امری واقعی است. البته واقعیتی در عالم اجتماع دارد و بر اساس آن مبادلات انجام می‌گیرد، آن هم از سوی صاحب نظری که ماتریالیست است و اصالت را به ماده می‌دهد و امور ذهنی را انعکاس ماده می‌دهد (مصباحی، ۱۳۶۳، صص ۱۹۷-۲۰۰).

۱۱،۴ زمان کار اجتماعاً لازم

مارکس در ادامه عمق بخشیدن به تحلیل خود از نقش کار در ایجاد ارزش مبادله، به توصیف زمان کار اجتماعاً لازم می‌پردازد و می‌گوید:

میزان ارزش یک کالا نمی‌تواند به وسیله مقدار کاری که عملاً توسط هر تولیدکننده به طور انفرادی برای تولید آن کالا انجام شده، اندازه‌گیری شود... بلکه به وسیله زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید کالای مورد نظر، تعیین می‌گردد. زمان کار اجتماعاً لازم عبارت است از مدت زمانی که برای ساختن یک واحد کالا تحت شرایط اجتماعی متوسط تولید (تجهیزات فنی متوسط، تخصص و مهارت متوسط تولیدکننده و شدت کار متوسط) در رشته تولیدی مورد نظر لازم است. (نیکی تین، ۱۳۸۷، صص ۵۴-۵۵)

زمان کار اجتماعاً لازم، به عنوان معیار سنجش ارزش کالاها ارائه شده است. معیار سنجش باید از ثبات و دوام برخوردار باشد همانند ساعت، متر، سنگ ترازو و... به عبارت دیگر باید کاملاً استاندارد باشد تا با آن موارد سنجش را محک بزنند، آیا زمان کار اجتماعاً لازم با تعریفی که مارکس ارائه می‌کند چنین است؟

زمان کار اجتماعاً لازم در شرایط تولیدی متفاوت، یکسان نیست و برای سنجش آن نیز باید معیار دیگری در نظر گرفت، متوسط زمان کار بابتکار و بدون آن و کار با

دانش و مهارت و بدون مهارت، به آسانی قابل تعیین نیست. (مصباحی، ۱۳۶۳، صص ۲۰۲ و ۲۰۳)

۱۲،۴ پول، مقیاس ارزش

نویسنده اثر در مورد پول می‌گوید:

پول طی تکامل تاریخی تولید کالایی و مبادله، خود به خود به وجود آمد... و در نتیجه تکامل طولانی اقتصاد کالایی، سرانجام نقش پول به طور کامل، به طلا واگذار شد... در یک اقتصاد کالایی پیشرفته، پول وظایف زیر را انجام می‌دهد: به عنوان مقیاس تعیین ارزش کالاها، به عنوان واسطه گردش، به عنوان وسیله انباشت، یا ذخیره اندوزی، به عنوان وسیله پرداخت و به عنوان پول جهانی... پول برای آن که به عنوان مقیاس ارزش به کار رود باید خودش ارزشی داشته باشد... ارزش یک کالا تنها به ازای کالای دیگری که خود دارای ارزشی باشد می‌تواند ارزیابی شود. ارزش یک کالا به وسیله طلا اندازه‌گیری می‌شود... مساوی دانستن یک کالا با مقدار معینی طلا، چون در واقع همیشه رابطه معینی بین ارزش کالا و ارزش کالای مور نظر وجود دارد، میسر می‌گردد. اساس این رابطه، کار اجتماعاً لازم می‌باشد که صرف تهیه طلا و کالای دیگر شده است. کالاها ارزش خود را با مقادیر مشخص طلا یا نقره نشان می‌دهند. این مقادیر کالا-پول (کالایی که نقش پول را ایفا می‌کند) خود باید اندازه‌گیری شده باشند. واحد اندازه‌گیری پول، وزن معینی از فلزی است که به عنوان پول، مورد استفاده می‌باشند. (نیکو تین، ۱۳۸۷، صص ۶۰ و ۶۱)

نکات بالا نیاز به اظهار نظر زیادی ندارد، زیرا همه سخن مارکس در مورد پول، درباره پول کالایی و در نهایت طلا است که از ۱۹۷۱ میلادی به بعد دیگر وجود خارجی ندارد، اکنون عمده پول جهان، پول اعتباری و الکترونیک است و تحلیل مارکس ظهور آن را پیش‌بینی نکرده است، از زمان پیدایش پول اعتباری محض، طلا فقط کالا است، ولی پول اعتباری مقیاس ارزش است، بدون اینکه خود ارزش داشته باشد. واحد اندازه‌گیری پول دیگر فلز قیمتی مانند طلا و نقره نیست، ارزش طلا نیز با پول اعتباری اندازه‌گیری می‌شود. پول اعتباری حاصل کار اجتماعاً لازم نیست، بلکه به اراده ناشر آن بستگی دارد، این تحلیل به خوبی جزئی‌نگری مارکسیسم در سایر تحلیل‌ها را نیز نشان می‌دهد.

نقدی بر کتاب *مبانی اقتصاد سیاسی* (غلامرضا مصباحی مقدم) ۳۰۱

یکی از نکات شگفت در تحلیل پول، پیدایش خود به خودی آن است که بر خلاف قانون عام علیت است، یعنی پیدایش پول در تاریخ مبادلات بدون علت بوده است، نقض قانون علیت امری محال است، مجال بحث آن در فلسفه است.

۱۳،۴ ارزش اضافی

نویسنده می‌گوید: «برای آنکه پول به سرمایه تبدیل گردد، سرمایه‌دار باید کالایی را در بازار بیابد که وقتی به کار رفت، ارزشی بیشتر از آنچه خود در عمل دارد به وجود آورد. این کالا، نیروی کار است.» نویسنده بیشتر از کالا تعریفی ارائه کرده که شامل نیروی انسانی نمی‌شود، گفته است: «کالا فرآورده‌ای است که پیش از هر چیز یک نیازمندی انسان را برآورده کند و در مرحله بعدی برای فروش، برای مبادله تولید شده باشد.» (نیکی تین، ۱۳۸۷، ص ۸۱)

کالا در تعریف فوق فرآورده است، نیروی انسانی فرآورده نیست، کالا نیازمندی انسان را بر می‌آورد، نیروی کار در صنعت و مانند آن نیاز تولید را تأمین می‌کند. کالا برای فروش و مبادله تولید شده است. نیروی انسانی برای فروش تولید نشده است، به علاوه، کالا یک شیء مادی و قابل مشاهده و حس و لمس است، نیروی انسانی قابل مشاهده نیست، بلکه آثار آن قابل مشاهده است.

در اصطلاح متعارف، نیروی انسانی را خدمات می‌شمارند ولی مارکس آن را کالا نامیده است تا بتواند تحلیل خود را بر پایه آن بنا کند. نیکی تین همچنین می‌گوید:

توانایی انسان به انجام کار را نیروی کار می‌گویند. این نیروی کار، تنها زمانی که صاحب آن زنده باشد وجود دارد و یک کارگر برای زنده بودن و برای دوام و بقای خود نیازمند مقدار معینی وسایل و اسباب معاش است. در نتیجه ارزش نیروی کار، با ارزش اسباب معاشی که کارگر برای گذران زندگی و بقای خود و توانایی کار خود به آنها نیاز دارد، تعیین می‌شود. (نیکی تین، ۱۳۸۷، ص ۸۱)

مطلب بالا تبیین تفاوت ارزش کار و ارزش نیروی کار است، بنا بر تحلیل مارکس، ارزش کار همه ارزش افزوده‌ای است که در جریان تولید به وجود آمده است و ارزش نیروی کار مقدار معینی از مواد غذایی و امکانات معیشت است که انرژی از دست رفته نیروی کار را برای او جبران می‌کند که در مناسبات سرمایه‌داری تحت عنوان «مزد» قرار می‌گیرد. ارزش کار افزون از ارزش نیروی کار است، سرمایه‌دار به کارگر ارزش نیروی کار

۳۰۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره چهارم، تیر ۱۴۰۰

را می‌دهد ولی ارزش کار را دریافت می‌کند. مابه‌التفاوت ارزش کار و ارزش نیروی کار، ارزش اضافی است که به نظر مارکس، صاحب سرمایه آن را از کارگر سرقت می‌کند. مارکس، منکر خلق ارزش اضافی از ناحیه سرمایه صنعتی است، حال آنکه سرمایه صنعتی نیز اضافه ارزش تولید می‌کند. اگر سرمایه صنعتی به سایر عوامل تولید، مانند منابع طبیعی، شامل زمین و مواد معدنی، سرمایه مالی که برای خرید خدمت و مانند آن هزینه می‌شود، سرمایه انسانی از جمله مهارت مدیریت افزوده و ترکیب شود، ارزش اضافه‌ای تولید می‌شود که در صورت نبود سرمایه صنعتی، چنین ارزش اضافه‌ای تولید نمی‌شود. اما مارکس می‌گوید: «این خصوصیت نیروی کار است که سرچشمه ارزش اضافی، یعنی آن چیزی است که مورد نظر سرمایه‌داران می‌باشد.» (نیکسی تین، ۱۳۸۷، ص ۸۲)

نیکسی تین در صفحه ۸۶ کتاب خود، مجموع هزینه‌های یک سرمایه‌دار برای ۵۰۰ دست لباس را اینگونه بر می‌شمرد:

ارزش پارچه پشمی	۴۵,۰۰۰ دلار
ارزش لوازم و تجهیزات	۱۵,۰۰۰ دلار
ارزش استهلاک و غیره	۵,۰۰۰ دلار
ارزش نیرو کار	۲,۵۰۰ دلار
جمع	۶۷,۵۰۰ دلار

این سوال پیش می‌آید که ارزش کار مدیر در پروسه تولید که امکانات کار را گردآوری و هماهنگ می‌کند کجا در نظر گرفته می‌شود؟ همچنین عنصر ریسک در تولید را چه کسی بر عهده می‌گیرد؟ و پاداش او چگونه تعیین می‌شود؟ نویسنده در صفحه ۸۷ کتاب خود می‌نویسد:

برای ۱۰۰۰ دست لباس هزینه‌های صرف شده توسط سرمایه‌دار به قرار زیر است:

ارزش پارچه پشمی	۹۰,۰۰۰ دلار
ارزش لوازم و تجهیزات	۳۰,۰۰۰ دلار
ارزش استهلاک و غیره	۱۰,۰۰۰ دلار
ارزش نیرو کار	۲,۵۰۰ دلار
جمع	۱۳۲,۵۰۰ دلار

از فروش لباس‌ها در بازار (هر دست ۱۳۵ دلار) معادل ۱۳۵,۰۰۰ دلار عاید سرمایه‌دار می‌شود. او با ۱۳۲,۵۰۰ دلار که سرمایه‌گذاری کرده ۲,۵۰۰ دلار ارزش اضافی کسب کرده است.

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۳۰۳

تحصیل ارزش اضافی با این واقعیت تبیین می‌شود که کارگران ساعاتی بیش از آنچه برای تولید ارزش نیروی کار که فروخته‌اند لازم بوده، کار کرده‌اند. نتیجه این که ارزش اضافی حاصل استثمار طبقه متکی به نیروی کار، به وسیله سرمایه‌داران است.

در بیان فوق، هیچگونه استدلالی برای اختصاص ارزش اضافی به کارگران ارائه نشده است، حال آنکه همین‌گونه بیان را می‌توان نسبت به سرمایه صنعتی داشت، زیرا سرمایه صنعتی در تولید، موثر است، در صورت نبود سرمایه صنعتی مقدار کمتری تولید صورت می‌گیرد، همراه با هزینه بیشتر، بنا بر این باید سهم سرمایه صنعتی در افزایش تولید و کاهش هزینه تولید را نیز در نظر گرفت و این سهم، صرفاً استهلاک ماشین‌آلات نیست که در ضمن تولید پدید آمده است، بلکه در اثر کار با ابزار و ماشین‌آلات کارگر توانسته مقدار بیشتری کالا تولید کند.

مزد کارگر در بازار کار تعیین می‌شود و قیمت محصول در بازار کالاها. بازار کالاها پیچیده‌تر از آن است که به سادگی بتوان آن را با بازار کار مقایسه کرد. گاهی تولیدات ناشی از کار و کارگر در بازار کالاها با ارزش کمتری فروش می‌رود و سرمایه‌دار از این بابت زیان می‌کند و گاهی در اثر افزایش بهره‌وری سرمایه یا نیروی کار یا بهره‌وری عوامل تولید به طور کلی، سود بیشتری نصیب سرمایه‌دار می‌شود.

۱۴،۴ وجه طبقاتی جامعه سرمایه‌داری

نویسنده در صفحه ۹۰ کتاب خود می‌گوید: «وجه مشخصه جامعه بورژوازی، وجود دو طبقه اساسی متعارض بورژوازی و طبقه کارگر است.»

در حال حاضر در جوامع سرمایه‌داری سه گروه وجود دارند: سرمایه‌داران، کارگران و گروه سوم، یعنی کسانی که با سرمایه و نیروی کار خود کار می‌کنند و این گروه طیف وسیعی را شامل می‌شوند. مانند صاحبان بنگاه‌های کوچک تولیدی، تاکسی‌داران، صاحبان مغازه‌های محلی، عرضه‌کنندگان خرد کالاها و خدمات.

۱۵،۴ سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی تولید

نویسنده در صفحه ۹۱ اثر خود در تعریف سرمایه می‌گوید:

وسایل تولید به خودی خود سرمایه نیستند... وسایل تولید تنها وقتی سرمایه هستند که اموال خصوصی سرمایه‌داران باشند و برای استثمار طبقه کارگر به کار روند. سرمایه مقدار معینی پول یا وسایل تولید نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی-تولیدی معین تاریخی است که در آن، ابزار و اسباب تولید و همچنین اسباب اصلی معاش، در مالکیت سرمایه‌دار است. در حالی که طبقه کارگر که نیروی مولد اصلی جامعه است، از وسایل تولید و اسباب معاش محروم می‌باشد. این طبقه مجبور به فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران و تحمل فشار استثمار است. به سخن دیگر، سرمایه ارزشی است که با استثمار کار مزد بگیر، ارزش اضافی تولید می‌کند.

این تعریف از سرمایه ساخته ذهن سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها است، وسایل تولید وقتی سرمایه است که آن زایش‌های تازه‌ای پدید آید که بدون وجود چنین وسایلی پدید نمی‌آید. چه اموال خصوصی سرمایه‌داران باشد و چه سهام خرد تعدادی از سهام‌داران و اعضای شرکت تعاونی یا شرکت‌های سهامی بزرگ یا کارگران تولید کننده در شرکت باشد.

مارکسیست‌ها همواره سعی می‌کنند قالب‌های تحلیلی خود را بر واقعیت‌های اقتصادی-اجتماعی تحمیل کنند. آنها از حوادث و وقایع اقتصادی تفسیر و تحلیل مطابق با واقعیت‌های جامعه که قابل قبول دیگران نیز باشد ارائه نمی‌کنند، بلکه تفسیر و تحلیلی می‌دهند که اصول اندیشه خود را توضیح دهند.

در صفحه ۹۴ می‌گوید: «سرمایه ثابت (C) ارزش اضافی تولید نمی‌کند، بنا بر این هنگام تعیین نرخ ارزش اضافی نباید آن را به حساب آورد»
تردیدی نیست که ماشین‌آلات به تولید کالاها سرعت می‌بخشند، کار را برای تولیدکننده تسهیل می‌کند، حتی سختی و شدت کار را کم می‌کنند. همین‌ها نشان می‌دهد که ماشین‌آلات ارزش اضافی تولید می‌کنند. به دستگاه‌های اتوماتیک که نیاز به نیروی انسانی کمتر دارند توجه کنید، چگونه بدون کمک اساسی نیروی انسانی تولید انبوه می‌کنند؟ آیا این تولید انبوه نشان‌دهنده ارزش اضافی ناشی از ماشین‌آلات صنعتی نیست؟!

۱۶,۴ کار لازم و کار اضافی

نویسنده در صفحه ۹۵، کار کارگر را به دو قسمت کار لازم و کار اضافی تقسیم می‌کند: «یعنی کارگر نصف ساعات روزانه ار را برای خود و دیگر را بدون هیچ‌مزدی برای

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۳۰۵

سرمایه‌دار کار می‌کند. هر چه نسبت کار اضافی به کار لازم بیشتر باشد، نسبت استثمار هم بیشتر است.»

مارکسیسم سرمایه را غیر مولد می‌داند و همه تولید ارزش را به نیروی کار نسبت می‌دهد. از این رو کار را به دو بخش تقسیم می‌کند: کار لازم، کاری است که برای کسب دست‌مزد نیروی کار ضروری است و کار اضافی، همه کاری که بیش از مقدار کار لازم باشد و با تقسیم کار بر مقدار کار لازم، نسبت استثمار را استخراج می‌کند.

معنای این رابطه این است که هر چقدر وسایل کار ساده‌تر باشد و نیروی انسانی بیشتری به کار گرفته شود، تولید محصول کمتر می‌شود، درجه استثمار پایین‌تر است و هر میزان وسایل کار پیشرفته‌تر باشد و از نیروی انسانی کمتری استفاده کند، درجه استثمار نیروی کار شدیدتر می‌شود.

در صفحه ۹۶ می‌گوید:

اگر زمان کار لازم ثابت بماند، با افزایش ساعات کار روزانه، زمان کار اضافی هم بیشتر خواهد شد... فرض کنید زمان روزانه کار از ده ساعت به دوازده ساعت افزایش یابد. زمان کار اضافی به جای پنج ساعت، هفت ساعت خواهد شد

اگر با استفاده از ابزار کار پیشرفته‌تر، استفاده از نیروی انسانی کمتری نیاز باشد، در این صورت با استفاده از نیروی انسانی کمتر در تولید با عدم افزایش ساعت کار، باید ارزش اضافی کمتری تولید شده باشد، حال آنکه محصول و بازدهی تولید افزایش می‌یابد. مارکسیسم از تحلیل چنین پدیده‌ای ناتوان است، ناگزیر فرض مسأله را جایی برده است که زمان کار لازم ثابت بماند ولی ساعات کار روزانه نیروی کار افزایش یابد که در عالم واقع و در جامعه صنعتی چنین فرضی تحقق نخواهد یافت یا بسیار نادر خواهد بود. به ویژه آنکه در حال حاضر قوانین کار اجازه چنین رفتاری را به کارفرما نمی‌دهد.

۱۷،۴ ارزش اضافی فوق‌العاده

نویسنده در صفحه ۱۰۰ اظهار می‌دارد:

ارزش اضافی فوق‌العاده، مابه‌التفاوت ارزش اجتماعی کالا است با ارزش فردی نازل‌تر آن... این گونه ارزش اضافی را منحصرأ آن کارفرمایانی به دست می‌آورند که نخستین

کسانی باشند که ماشین‌آلات تازه با بازده تولیدی بیشتر را نصب و مورد بهره‌برداری قرار داده باشند...

عبارت فوق به خوبی نشان می‌دهد که ماشین‌آلات تازه دارای بازدهی تولیدی بیشتر است که ربطی به افزایش ساعات نیروی کار یا بالا رفتن مهارت نیروی کار ندارد و این نقض نظریه ارزش اضافی مارکس است.

۱۸،۴ تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری

در صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ کتاب، نکات زیر مطرح گردیده است:

اول: «تولید ماشینی به مقیاس وسیع، شالوده یک روند خود به خودی اجتماعی شدن کار و تولید را فراهم کرد.»
دوم:

در این حال، کلیه مؤسسات تولیدی و زمین و ثروت‌های طبیعی آن، همچنان در مالکیت خصوصی باقی مانده بودند، فرآورده‌های کار اجتماعی توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌شد و این امر موجب تکامل یافتن تضادی بین خصلت اجتماعی کار و شکل خصوصی کاپیتالیستی تصاحب ثمرات تولید گردید. این تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری است.

سوم: «سرمایه‌داری با تکامل نیروهای مولد، در ترکیب جامعه تغییراتی را پدید می‌آورد و نیروهایی را به وجود می‌آورد که سرانجام همین شرایط جدید و همین نیروها موجب دگرگونی خود این نظام می‌شوند.»

در مورد نکته اول، باز هم سخن از یک تحول خود به خودی است، گویا فکر و مدیریت در این روند نقشی نداشته است، باز هم نقض قانون علیت است.

در مورد نکته دوم، تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری مطابق تحلیل مارکسیستی در تقابل بین خصلت اجتماعی کار و مالکیت خصوصی وسایل تولیدی است، حال آنکه تضاد اساسی سرمایه‌داری در نادیده گرفتن نقش اخلاق انسانی و عواطف و احساسات بشری و نقش معنویت و عدالت در مناسبات انسان‌ها و بالاخره در عدم باور به جاودانگی انسان و باور به خدا و معاد است.

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۳۰۷

اما در مورد نکته سوم، اکنون از انتشار این کتاب به زبان اصلی ۵۲ سال می‌گذرد و پیش‌بینی دگرگونی نظام سرمایه‌داری در امریکا و اروپا تحقق نیافته است. علاوه بر این، انقلاب سوسیالیستی طی قرن‌های ۱۹ و ۲۰ بر خلاف پیش‌گویی مارکسیست‌ها در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری رخ نداد، بلکه در روسیه و چین و مانند آنها رخ داد که از دوره ماقبل سرمایه‌داری صنعتی به صورت جهشی به دوره سوسیالیسم رسیدند و تضادهای سرمایه‌داری و اختلافات طبقاتی بین سرمایه‌دار و کارگران پدید نیامده بود. این رخدادها همه نقض نظریه مارکس در تحولات مادی تاریخ است.

۱۹,۴ قیمت کار، ارزش نیروی کار

صاحب اثر در صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ می‌نویسد:

کار خود یک کالا نیست و به همین دلیل نه ارزش دارد و نه قیمت. برای آن که بتوان کار را فروخت، باید پیش از فروش موجودیت داشته باشد. کسی نمی‌تواند چیزی را که وجود ندارد بفروشد... تنها توانایی کارگر به انجام کار، یعنی نیروی کار او وجود دارد. چیزی که کارگر به سرمایه‌دار می‌فروشد، نیروی کار است... آن‌چه بیش از همه مورد توجه سرمایه‌دار است، توانایی کارگر برای انجام کار است. برای ایجاد ارزش اضافی، و نه خود کارگر.

باید توجه داشت که کار کارگر، خدمت است، نه کالا که تجسم داشته باشد و مزد، بهای خدمات نیروی کار است، نه بهای نیروی کار. بهای خدمات نیروی کار با ساز و کار عرضه و تقاضا تعیین می‌شود، البته کارگر بتواند در تولید مشارکت کند در سود سهیم می‌شود. اسلام مشوق مشارکت کارگر در سود است و کار مزدوری را مکروه می‌داند، زیرا روزی او را محدود می‌سازد.[۱]

در حال حاضر در بسیاری از کشورهای جهان، احزاب کارگری و سندیکاهای کارگری در قانون‌گذاری به نفع کارگر و چانه زنی در تعیین دست‌مزد و سایر حقوق کارگران فعالند و اجازه نمی‌دهند سرمایه‌داران یک‌طرفه قیمت خدمات نیروی کار را تعیین کنند. در ایران نیز بر اساس قانون کار، دست‌مزد کارگران را با توجه به اوضاع و شرایط اقتصادی، کمیته سه‌جانبه متشکل از نمایندگان کارگران، نمایندگان کارفرمایان و نماینده دولت تعیین می‌کند.

۲۰,۴ رانت زمین

مؤلف در صفحه ۱۶۴ می‌نویسد: «در نظام زمین‌داری، رانت ارضی تمام فرآورده اضافی تولید شده توسط دهقانان را شامل می‌شد... کاری که بر روی زمین مرغوب انجام می‌گیرد بازده تولیدی بیشتری دارد و سود اضافی به دست می‌دهد.»

هم‌چنان که در تولید صنعتی، نقش ایجاد ارزش را برای نیروی کار می‌داند، ارزش‌ها در نظام زمین‌داری را نیز حاصل کار دهقانان می‌داند، حال آن‌که بازدهی بیش‌تر ناشی از کار بر روی زمین مرغوب، حاصل نیروی کار نیست، زیرا نیروی کار چه در زمین متوسط از نظر بازدهی و چه در زمین مرغوب، کار متفاوتی انجام نمی‌دهد. تأثیرگذاری سایر عوامل، نقض نظریه مارکسیسم در مورد ارزش اضافی است. کیفیت زمین در این بازدهی متفاوت تأثیر گذاشته، نه کار نیروی انسانی که در دو وضعیت تفاوتی ندارد.

۲۱,۴ تولید بزرگ مقیاس

در صفحه ۱۷۲ می‌نویسد: «مفهوم تولید بزرگ مقیاس آن است که می‌توان ماشین‌آلات کشاورزی را به بالاترین حد ممکن مورد استفاده قرار داد. در مزارع بزرگ، بازده تولیدی کار بالاتر است.» این عبارت، اعتراف به تأثیر ماشین‌آلات و بزرگی مقیاس تولید در بازدهی تولید است، که اعتراف به شکست نظریه مارکسیسم در نقش نیروی کار در ایجاد ارزش است. مؤلف می‌گوید: «در مزارع بزرگ، بازده تولیدی کار بالاتر است.» حال آن‌که بازدهی کار و نیروی کار در واقع تغییری نکرده است، آن‌چه تغییر کرده و تأثیر گذاشته، استفاده بیش‌تر از ماشین‌آلات و بزرگی مقیاس تولید است که موجب کاهش هزینه و افزایش بهره‌وری ناشی از مدیریت است.

۲۲,۴

از جهت درون‌ساختاری، کل اثر دارای انسجام و نظم منطقی است و تسلسل عناوین از موضوع اقتصاد سیاسی آغاز شده و در دو بخش سرمایه‌داری پیش از انحصار و سرمایه‌داری انحصاری به توضیح مبانی اقتصاد سیاسی از دیدگاه مارکسیستی می‌پردازد. هریک از فصول نیز دارای انسجام است و عنوان فصل را تبیین می‌کند. کتاب فاقد منابع است. البته معادل انگلیسی اصطلاحات در پانویس‌ها ذکر شده است. از جهت

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی (غلامرضا مصباحی مقدم) ۳۰۹

برون ساختاری، با توجه به تضاد مفاهیم اقتصادی کتاب با آموزه های دانش اقتصاد، با نقدهای متعددی مواجه است که در مقاله ذکر شده است.

۵. نتیجه گیری

قبل از پایان قرن بیستم، سوسیالیسم مارکسیستی به تاریخ پیوست. نقدهای مطرح شده در این مقاله نشان دهنده ضعف های محتوایی کتاب با توجه به آموزه های دانش اقتصاد و دقت عقلی است. کتاب برای آموزش اقتصاد در شوروی سابق تالیف شده است و با توجه به محتوای مارکسیستی آن قابل استفاده برای آموزش اقتصاد در کشورهای اسلامی نیست. در این بررسی نشان داده شد که دیدگاه های مارکسیستی اثر، از دیدگاه تولید ثروت مادی، مالکیت وسایل تولید، ماتریالیسم تاریخی، نیروهای مولد و روابط تولیدی، پیدایش بشر، پیدایش زبان، نقش کار در ارزش کالاها، کار مجسم و مجرد، زمان کار اجتماعا لازم، پول، ارزش اضافی، سرمایه داری، رابطه اجتماعی تولید، کار لازم و کار اضافی، تضاد اساسی نظام سرمایه داری، قیمت کار، سرعت چرخ تولید، انباشت سرمایه و استثمار کارگران و ارتش ذخیره صنعتی، رانت زمین و تولید بزرگ مقیاس، مورد نقد است.

پی نوشتها

۱. الرَّجُلُ يَتَجَرُّ، فَإِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ مَا يُصِيبُ فِي تِجَارَتِهِ، فَقَالَ: لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ يَسْتَرْزِقُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَتَجَرُّ، فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ (کافی، ج ۵، ص ۹۰)

شخصی می تواند تجارت کند، با این حال اگر خودش را اجیر [دیگری] سازد، به اندازه ای که خودش تجارت کند، به او داده می شود. فرمود: اجیر نشود؛ بلکه از خداوند بزرگ روزی طلبد و دست به تجارت زند؛ زیرا اگر اجیر شود، مانع روزی خود شده است.

کتاب نامه

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، (۱۳۹۳)، "درآمدی بر اقتصاد اسلامی"، تهران: انتشارات سمت
دون، استغنی پ (۱۳۳۸)، "سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی"، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران :
نشر مرکز،

سایت دانشگاه کوبان، روسیه

صدر، سیدمحمدباقر، (۱۳۸۷)، "اقتصادنا"، چاپ سوم، قم: انتشارات بوستان کتاب

۳۱۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره چهارم، تیر ۱۴۰۰

فروند، ژولین، (۱۳۸۶)، "نظریه‌های مربوط به علوم انسانی"، ویراسته اسماعیل سعادت، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی

قرآن کریم

کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۹)، "اصول کافی"، جلد پنجم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات
مصباحی، غلامرضا، (۱۳۶۳)، "تئوری ارزش کار"، مجله نورعلم، آذر، انتشارات جامعه مدرسین حوزه
علمیه قم

نیکی تین، پیتر، (۱۳۸۷)، "مبانی اقتصاد سیاسی"، ترجمه: ناصر زرافشان، تهران: موسسه انتشارات آگاه
ولی، عباس (۱۳۷۵)، "تناقضهای مفهوم شیوه تولید آسیایی"، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی،
شماره ۱۱۱-۱۱۲ آذر و دی.

SID



سرویس های
ویژه



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی

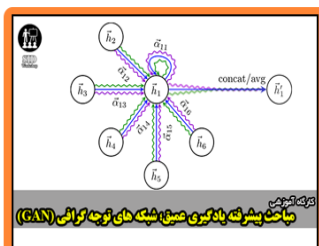


عضویت در
خبرنامه



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آوساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی